

مصدق و دموکراسی به مثابه اراده معطوف به «دیکتاتوری منور»

بازخوانی علل ناکامی و ناکارآمدی جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران

دکتر مظفر نامدار^۱

◆ چکیده

هنوز بخش زیادی از واقعیت‌ها و حقایق تاریخ دوران معاصر علی‌الخصوص در مورد جنبش مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران نانوشته است. این مسئله باعث قضاوت‌های متناقض و داوری‌های توأم با حب و بغض درباره علل وقوع پاره‌ای از حوادث رخدادها یا میزان تأثیر بعضی از شخصیت‌ها در مسیر حرکت تاریخ نیز شده است. نویسنده در این مقاله تلاش می‌کند با رجوع به اسناد و تحلیل پاره‌ای از عملکردهای نقش آفرینان دوره حساس جنبش ملی شدن صنعت نفت، از زاویه جدیدی علل ناکامی این جنبش و سقوط دولت دکتر مصدق را نقد و ارزیابی نماید. بنیاد اساسی این

۱. دکترای علوم سیاسی

مقاله بر پایه نقد نظریه دیکتاتوری منور و برخورداری دولت دکتر مصدق از این نظریه قرار دارد. نظریه دیکتاتوری منور نظریه‌ای است که دویست سال تاریخ دوران معاصر را تحت تأثیر خود قرار داده است ولی پژوهشگران تاریخ این دوره در تفسیر فرآیند تحول تاریخی معاصر کمتر به آن توجه دارند. واژه‌های کلیدی: جنبش مشروطیت، نظریه دیکتاتوری منور، جنبش ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی

◆ پارادوکس‌های قرائت مردم‌سالاری به روایت منورالفکری

ایران که از سالیان دراز تحت سیطره حکومت پادشاهی و رژیم ملوک‌الطوایفی بسر می‌برد؛ دو قرن گذشته، شاهد صحنه‌های نزاع و کشمکش‌های خشونت‌آمیزی بود. این نزاع میان هیئت حاکمه که از سران قبایل، خان‌ها، اربابان، زمین‌داران و ساختار الیگارشسی وابسته به خانواده‌های سلطنتی، دیوانسالاران وابسته به حکومت، سفراء، وزرا و... تشکیل می‌شد از یک طرف و نهاد روحانیت، مردم و جریان‌های هوادار مردم از طرف دیگر بود. در این دوران نیروی اجتماعی به نهاد روحانیت و جریان در حال رشد روشنفکری غرب‌گرا منتقل گردیده بود و این دو جریان هر کدام با آرمان‌ها، انگیزه‌ها و باورهای متفاوت و متضاد در پی نجات ایران از زیر یوغ نظام کهنه و پوسیده قاجاری بودند که پیشرفت ایران را به تعویق انداخته بود.

این کشمکش و نزاع پا به پای دگرگونی‌هایی که در ایران اتفاق می‌افتاد و مصالح کشور را در معرض خطر قرار می‌داد در نهایت به سه جنبش بزرگ اجتماعی منجر شد. در اواخر قرن دوازدهم شمسی (اوایل قرن بیستم میلادی) که قرن سرشار از حوادث بزرگ تاریخی برای جهان جدید بود، ایران که در نتیجه جنگ‌های ملوک‌الطوایفی و تأمین منافع شخصی پادشاهان و ارضای شهوات سلاطین، از هم گسیخته و درمانده بود، در دوره قاجاریه فرصت یافت پاره‌ای از مطالبات فرهنگی و سیاسی خود را جامعه عمل بپوشاند.

اگر چه دوره قاجاریه نیز در تاریخ ایران دوره‌ای سیاه و دوره از هم پاشیدن نظام اجتماعی

و فرهنگی ایران و دوره انعقاد قراردادهای ذلت‌بار با بیگانگان و نفوذ هر چه بیشتر استعمار غرب در کشور بود اما در این دوره سیاه، اعمال سلطنت و ساختار وابسته به آن زیر بار نگاه‌های انتقادکنندگانی بود که قبل از این در تاریخ ایران جلوه‌ای نداشت. چشم بینای ملت یعنی روحانیت شیعه، نهادهای دینی و بخشی از جریان‌های جدید اجتماعی مراقب سیاه‌کاری‌های سلطنت، خیانت درباریان و دیوانسالاران حکومتی و غرب‌گرایانی بود که در پناه استبداد و استعمار آمده بودند تاریخ فرهنگ و تمدن ایرانی را از هم بیاشند و فرهنگ وابسته دیگری را رقم زنند.



از جنبش تحریم به رهبری میرزای شیرازی، انزجار مردم از نظام پادشاهی و پلشتی‌های غرب‌گرایان وابسته به استعمار نمایان شد. مردم ایران که از بی‌کفایتی حکومت قاجاریه و غرب‌گرایان وابسته و دخالت‌های بی‌اندازه روس و انگلیس و سایر کشورهای اروپایی در امور داخلی به ستوه آمده بودند برای اولین بار با رهبری مرجعیت شیعه دست به یک جنبش بزرگ

اجتماعی زدند. جنبش تحریم میرزای شیرازی بی‌تردید نقطه عزیمت همه دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی ایران در دوران معاصر است. پیروزی جنبش تحریم و لغو امتیاز انحصار تنباکو به یک انگلیسی، عجز و ناتوانی سلطنت را در حل معضلات سیاسی و اجتماعی ایران اثبات کرد.



چشم بینای ملت یعنی روحانیت شیعه، نهادهای دینی و بخشی از جریان‌های جدید اجتماعی مراقب سیاه‌کاری‌های سلطنت، خیانت درباریان و دیوانسالاران حکومتی و غرب‌گرایانی بود که در پناه استبداد و استعمار آمده بودند تاریخ فرهنگ و تمدن ایرانی را از هم بیاشند و فرهنگ وابسته دیگری را رقم زنند.



تمایل مردم برای آزادی از استبداد و استعمار و غربزدگی و میل به اجرای عدالت و قانون و احکام شریعت تیشه به ریشه رژیم کهنه زد و جنبش مشروطیت به پیروزی رسید. اما ملت ایران خیلی زود متوجه شد که با نظام مشروطه سلطنتی که میراث‌خوار جنبش عدالت‌خانه گردیده بود، اوضاع گذشته تغییر نخواهد کرد و آثار استبداد و استعمار در کشور محو نخواهد شد. نظام مشروطه سلطنتی هیچ‌گاه استعداد لازم را برای محو رژیم قبیله‌ای و پوسیده شاهنشاهی و الغای

امتیازات شخصی درباریان و غارت اربابان و رفع ستمگری‌های حکام ولایات و ایالات، نداشت. چگونه امکان داشت مشروطه‌ای که حکومت را بدون هیچ دلیل عقلی، شرعی و انسانی، مادام‌العمر در درون یک خانواده موروثی و قانونی می‌کند، شایستگی احقاق مطالبات مردم و تحقق آرمان‌هایی چون آزادی از استبداد و استعمار، اجرای احکام شریعت و قانونمند کردن کشور و فراهم کردن امکانات رشد و توسعه ملی را داشته باشد؟!

ملت ایران هیچ‌گاه به حسن نیت و صداقت طبقات جدید اعتماد نداشت، طبقاتی که تحت عنوان روشنفکری در دل نظام مشروطه سلطنتی در حال شکل‌گیری بود و بیش از همه دم از آزادی، برابری، مساوات و تجدد و ترقی کشور می‌زد. این افراد در جبهه ضد استبدادی و

شعار آزادی و برابری آن قدر افراط می‌کردند که گویی با ساختار رژیم قاجاری و الیگارشسی وابسته به آن هیچ نسبتی نداشتند. در حالی که مردم می‌دیدند اغلب آنهایی که خود را مقتون و شیدای آزادی و قانون و مشروطیت نشان می‌دادند همان کسانی هستند که قبلاً با عناوینی چون: فلان‌الدوله، بهمان‌السلطنه و غیره در خدمت استبداد و استعمار بودند و در خانواده‌هایی بزرگ شدند که وابسته به ساختار سلطنت بود و خود از مهم‌ترین ارکان بقای رژیم قاجاری و پهلوی به حساب می‌آمدند. بخشی از این روشنفکران تازه به دوران رسیده، همان‌هایی بودند که در انعقاد اغلب قراردادهای استعماری نقش دلال و واسطه را ایفا می‌کردند. بنابراین نظام مشروطه سلطنتی با سرمداری چنین افرادی چگونه می‌توانست اعتماد ملت ایران را به خود جلب کند و حامی آزادی، عدالت و اجرای احکام اسلامی باشد؟

حدس ملت ایران درست بود، چون در فاصله زمانی کمتر از دو دهه، نظام مشروطه سلطنتی با تمامی شعارهای پرطمطراق تجدد و ترقی در دامن استبداد رضاخانی - که استبدادی به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری بود- به آرمان‌های منورالفکران غرب‌گرا - که آرمان دیکتاتوری منور بود- جامه عمل می‌پوشاند و سقوط می‌کند و ذات استبدادی نظام مشروطه سلطنتی را آشکار می‌سازد.

دیری نمی‌پاید که ایران در ساختار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به دو دسته متخاصم تقسیم می‌شود: دسته اول؛ شاه، خانواده‌های سلطنتی، زمین‌داران قدیمی با پزهای جدید، منورالفکران غرب‌زده با شعارهای تجدد و ترقی که حول محور نظریه «دیکتاتوری منور» در حکومت رضاخان حلقه زدند و زمام سرنوشت ایران را در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخی به دست گرفتند. اینها برای حفظ رسوبات دیکتاتوری و امتیازات طبقاتی و فامیلی خانواده‌های حکومت‌گر کهنه می‌کوشیدند. خانواده‌هایی که با شعار جدید تجدد و ترقی لباس نویی بر تن کردند و از فلان‌الدوله‌ها و بهمان‌السلطنه‌ها القاب مدرن منورالفکری و روشنفکری را میراث خود نمودند و اندیشه‌های نو را به انحصار خود درآوردند و به کسوت رهبران ملی در آمدند و مبلغان بی‌جیره و مواجب افکار و اندیشه‌های پوسیده غربی در کشور شدند و از همه بدتر

اینکه فرهنگ و تمدن دینی و ملی ایران را به مبارزه طلبیدند و این فرهنگ را در عصر مدرنیته ناکارآمد القا کردند و فتوای نهایی آنها این بود که ایرانی برای رشد و ترقی باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شود.

اما دسته دوم، کسانی بودند که مصلحت اجتماعی و منافع ملت ایران را در انتشار افکار و اندیشه‌های ریشه‌دار دینی، حفظ فرهنگ بومی، دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی و ترویج اندیشه‌های ملی و بومی می‌دیدند. اینان با رژیم کهنه و پوسیده پادشاهی قطع علاقه کردند و چشم امید به یک جامعه عدالت‌محور بر اساس باورهای دینی داشتند. اینان کسانی بودند که به انسانیت کپک‌زده غربی اعتنایی نداشتند و اساس اندیشه خود را بر پایه اتوپیاهای تجدد و ترقی شبه‌روشنفکران غرب‌زده بنا نکردند و آرمان‌های دگرگونی ایران را در فرهنگ ملی و اندیشه‌های دینی می‌دیدند.

تاریخ معاصر ایران نقطه تقابل و تضاد این دو جریان است. در حقیقت این سرنوشت واقعی

مردم، نوع توسعه، آزادی و عدالت، عقلانیت و معنویت ملت ایران بود که در اثنای چنین کشمکش و نزاعی بین دو مصلحت متضاد تعیین می‌گردید و از لابه‌لای همین مصلحت‌های متضاد بود که مشرب‌های متفاوت جدید در حوزه اندیشه‌های دینی و مرام‌های سیاسی و اجتماعی شکل گرفت و تاریخ اندیشه‌های اجتماعی جدید ایران را شکل داد.



جنبش مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت نقطه عزیمت کشمکش‌های این دو جریان در تحولات دوران معاصر است.

جنبش ملی شدن صنعت نفت از جنبه ایدئولوژیکی، رهبری و ساختاری شباهت‌های انکارناپذیری با جنبش مشروطیت داشت و به نوعی تداوم مطالبات به تعلیق در آمده همان جنبش مشروطیت به حساب می‌آید.

این جنبش را به جرئت باید آخرین تقلای ملت ایران برای ایجاد دگرگونی به شیوه مشروطه سلطنتی دانست. اما تاریخ چهار دهه حکومت مشروطه آشکار ساخت که احیای ایران در قالب مشروطه محکوم به شکست است، زیرا طبیعت این رژیم با مطالبات ملت ایران سازگاری نداشت. جنبش ملی شدن صنعت نفت به نوعی نقطه افتراق مطلق آن دو نیروی اجتماعی است که بر اساس مصلحت‌هایی در مشروطه و جنبش نفت به خواسته‌های مشترک رسیده بودند، اما شکست جنبش نشان داد که اصولاً در ایران احقاق حقوق مردم از طریق احیای نظام پادشاهی

در فاصله زمانی کمتر از دو دهه، نظام مشروطه سلطنتی با تمامی شعارهای پر طمطراق تجدد و ترقی در دامن استبداد رضاخانی - که استبدادی به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری بود - به آرمان‌های منورالفکران غرب‌گرا - که آرمان دیکتاتوری منور بود - جامه عمل می‌پوشاند و سقوط می‌کند و ذات استبدادی نظام مشروطه سلطنتی را آشکار می‌سازد.

توهمی بیش نیست.

طبقات جدید روشنفکری در ایران که در دل ساختار نظام ملوک‌الطوایفی رژیم قاجاریه و پهلوی شکل گرفته بودند با عجله و شتاب‌آلود برای ابقای سیطره خود دست به اصلاحات عوام‌فریبانه‌ای زدند که این اصلاحات نه در جنبش مشروطه و نه در جنبش ملی شدن صنعت نفت مفید واقع نشد و در نهایت معلوم گردید که انجام اصلاحات اجتماعی به دست دولت‌ها و منورالفکرهایی که متعلق به طبقه پوسیده خاندان‌های حکومت‌گر در ایران بودند ره به جایی

نخواهد برد. این طبقه در ایران در حال متلاشی شدن بود لیکن برای بقای خود دو جنبش بزرگ اجتماعی را قربانی کرد.

منورالفکران وابسته به این طبقه هم در جنبش مشروطیت و هم در جنبش ملی شدن صنعت نفت نشان دادند که تعلقات آنها به خاندان‌های حکومت‌گر و ماهیت استبدادی آنها هیچ‌گاه با سنگر گرفتن در پناه شعارهایی چون قانون‌گرایی، آزادیخواهی و مساوات‌طلبی به نفع ملت ایران نمی‌چرخید. این حقیقت که خاندان‌های وابسته به سلطنت حتی در قالب مشروطه‌خواهی تمایلی به حل مسائل ایران ندارند، تردیدناپذیر است.

این میل تاریخی به استبداد در قالب‌های دولت مطلقه مدرن یا دیکتاتوری منور در حکومت کوتاه دکتر مصدق به شکل عجیبی بروز می‌کند. دکتر مصدق که خود فردی برخاسته از همان خاندان‌های حکومت‌گر بود و ماهیتاً به این طبقه و آرمان‌های آن تعلق داشت، از جمله شخصیت‌های نادری بود که در دل الیگارشی وابسته به سلطنت میل گریز به آرمان‌های ملی از خود بروز داد و همراه با توده‌های مردم در ملی شدن صنعت نفت نقش رهبری در کنار آیت‌الله کاشانی ایفا کرد اما وقتی به حکومت رسید خواسته‌های دموکراتیک او به دیکتاتوری متمایل گردید.



دکتر مصدق مانند بسیاری از منورالفکران این دوره تحت تأثیر این توهم بود که برای دست زدن به یک سلسله اصلاحات راهی جز برقراری دیکتاتوری منور و تعطیلی نهادهای ملی ندارد و این پارادوکس آشکار قرائت دموکراسی به روایت منورالفکری است.

نویسنده این مقاله با درستی یا نادرستی همه عملکردهای مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و مشروطه‌خواهان و یا مصدق و کاشانی

کاری ندارد بلکه هدف، تبیین دو طرز تفکر در حوزه سیاست و دگرگونی‌های اجتماعی در تاریخ معاصر است که هر دو طرز فکر داعیه آزادی، مردم‌سالاری، تجدد و ترقی ایران را دارند. این دو نوع تفکر منشأ اغلب مجادلات تاریخ معاصر است. طرز تفکراتی که رگه‌های آن در عصر انقلاب اسلامی نیز ادامه یافت و وارد تأملات سیاسی، جامعه‌شناختی و دین‌شناسی این دوره نیز گردیده است.

آنچه در این پژوهش مورد توجه است می‌تواند مبنای بازخوانی دگرگونی‌های اخیر و عبرت‌آموزی از وقایع گذشته باشد. زیرا:

۱. در دو مقطع حساس تاریخی این دو جریان در مقابل هم قرار گرفتند و همکاری‌های تاکتیکی آنها در نهایت به اختلافات عمیق و شکست این دو جنبش انجامید.
۲. در پی شکست هر دو جنبش، دو کودتای سیاه در کشور به وقوع پیوست و دیکتاتوری سنگینی بر ایران سایه افکند.
۳. حکومت‌هایی که زاده این دو کودتا بودند سال‌های زیادی توسعه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران را به تعلیق درآوردند.
۴. نقطه عزیمت تهاجم حکومت‌های برآمده از این دو کودتا، دین، فرهنگ، هویت تاریخی و استقلال و آزادی ملت ایران بود.
۵. در هر دو کودتا، مدرنیته و دولت‌های به ظاهر مدرن اروپایی و امریکایی که داعیه آزادی، دموکراسی و حقوق بشر آنها جهان را به بازی گرفته بود نقش تعیین کننده داشتند و بیشترین سود را از منافع ملت ایران با مساعدت حکومت‌های کودتا نصیب خود کردند.
۶. در هیچ یک از این دو مقطع تاریخی؛ آزادی، حقوق بشر و دموکراسی محلی از اعراب نداشت.

آنهایی که ذات استبدادی مشروطه سلطنتی را انکار می‌کردند و همه منتقدان مشروطه را با چماق استبداد ساکت کردند وقتی به کودتای رضاخان رسیدند نتوانستند این واقعیت را دریابند که نوعی عوامل ساختاری و بنیادی در نظام مشروطه سلطنتی و جریان‌های غرب‌گرایی و

سکولاریسم در کار است که باعث انکار آزادی، حقوق انسانی و مردم‌سالاری در ایران می‌شود. سرکوبی دموکرات‌مآبانه ملت ایران توسط روشنفکران غرب‌گرا، ربطی به فرهنگ آمرانه ایران نداشت بلکه نطفه مدرنیته و مدرنیزاسیون در ایران با استبداد بسته شده بود. ملت ایران این حقیقت را وقتی دریافت که تاوان سنگینی را در جریان ملی شدن صنعت نفت پرداخت کرد.

بحرانی که در جنبش مشروطیت به استبداد رضاخانی منجر شد با ابعاد نهادی گوناگونی در جنبش ملی شدن صنعت نفت نمایان شد. بزرگ‌ترین بحران مشروطیت نقدناپذیری تجدد و تجددخواهان بود. ناگهان همه مشروطیت را کشف کردند. اشتیاق برای حکومت مشروطه حتی در مستبدمت‌ترین نهاد سیاسی ایران یعنی نظام سلطنت و

تمام غرب‌گرایان عصر قاجاریه و پهلوی که عنوان منورالفکری و روشنفکری را مختص به خود می‌دانستند در سراسر دو قرن گذشته، در ایجاد یک قدرت سلطنتی مطلقه سهیم بودند.

الیگارش‌ی واپسته به آن از عجایب تاریخ معاصر ایران است.

نقدناپذیری مشروطه باعث شد که اغلب کسانی که رهیافت مشروطه را پذیرفته بودند این توهم برایشان به وجود آید که باید هر چه زودتر خود را از قید ارزش‌های دینی، فرهنگی و تاریخی ملت ایران رها سازند. زندگی در جامعه‌ای که شاهد پیروزی سکولاریسم و غرب‌گرایی بود چقدر برای ملت ایران رضایت‌بخش بود؟

مشکلاتی که مشروطه سلطنتی با آنها روبه‌رو بود و تلاش می‌کرد آنها را از چشم ملت ایران پوشیده نگه دارد در نهضت ملی شدن صنعت نفت گریبان کشور را گرفت. فراگردهای استقرار حکومت ملی را در ایران باید برحسب دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی نحوه استقرار مشروطیت درک کرد. نظام مشروطه سلطنتی و پیروان آن از همان ابتدا تحمل انتقاد از هیچ

قدرتی را نداشتند. این نظام پیش از آنکه یک نظام مبتنی بر مردمسالاری در ایران باشد یک صورتی از حکومت الیگارشی دیوانسالار بود. موقعیتی که دیوانسالاری حکومتی ایران در مشروطه سلطنتی به دست آورد هیچ سنخیتی با شعارهای مردمسالاری نظام‌های لیبرال‌دموکراتیک نداشت.

نظام‌های لیبرال‌دموکراتیک در شکل نظری، بر اساس دولت حداقل پایه‌ریزی شده بود، در حالی که نظام مشروطه سلطنتی در ایران نظام دولت‌سالار مطلق بود. تمایلات دیکتاتوری منور نظریه‌پردازان حکومت رضاخانی، در جنبش ملی شدن صنعت نفت به اندیشه‌های دولت‌سالاران حکومت ملی نیز سرایت کرد و مرحوم دکتر مصدق علی‌رغم شعارهای شدیداً ملی، وقتی به حکومت رسید به ذات استبدادی مشروطه نظر داشت.



احزاب سیاسی در ایران هیچ‌گاه تولید کننده نظریه و قدرت نبودند بلکه در تمام طول تاریخ حیاتشان مصرف کننده نظریه‌های دیگران و ساخته دست قدرت بودند.



مستبد منوری که تصور می‌کرد هیچ کس صلاح مردم را بهتر از یک حاکم درک نمی‌کند، اما این حاکم اگر قرار است حافظ منافع مردم باشد باید قدرت او مطلق باشد. این توهمی بود که اغلب روشنفکران عصر مشروطه سلطنتی گرفتارش بودند. دکتر مصدق با این نظریه به عرصه قدرت وارد شد و به کمتر از این هم رضایت نمی‌داد.

◆ حکومت ملی در سایه دیکتاتوری منور

در بعد از ظهر ۱۵ تیر ۱۳۳۲ از سوی آیت‌الله کاشانی، رئیس مجلس شورای ملی، رژیم مشروطه اعلامیه‌ای در اختیار خبرنگاران قرار می‌گیرد که مضمون این اعلامیه به قرار زیر

است:

اعلامیه آیهت الله کاشانی

ساعت یک بعد از ظهر امروز - ۱۵ تیر ۳۲-، این اعلامیه از طرف آیه الله کاشانی رئیس مجلس در اختیار خبرنگاران جرائد گذارده شد .

با تو علی قتل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القللس
 و استنزلوا بعد عزم معاقلهم . و اسکنوا حفرا بائسماتزلوا
 ناداهم صرح من بعد دفنهم این الامنور والتیحان والحلل
 علی امیرالمومنین خبر میدهد که گردن کشان و زور مندانیکه برای
 چند روزه زندگانی خود مسندهای بزرگ را پناهگاه قرار داده و بجاه و مقام
 و زیور تکیه زده و مغرور هستند و خیال میکنند که کسی را بر آنها دستی نیست
 بدانند که آنها از پناهگاههای خود بسمت گورهای خویش سرازیر میشوند و
 در وقتی که آنها را در حفره های نیستی سرنگون میکنند ملکی آنها را ندا
 میدهد که چه شد آنهمه بستگان و فرمانبرداران شما .

مردم در این جدالیکه برای بقای حقیقت اسلام و حفظ اصول قانون
 اساسی و مشروطیت ایران در میان است بنا بر وظیفه دینانتی و تعهدیکه در
 برابر شما مردم ایران دارم و هستی که از طرف نمایندگان مجلس شورای

۱. مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی ها و پیام های آیت الله کاشانی، به کوشش محمد دهنوی (محمد ترکمان)، ج ۳ (تهران: چاپخش، ۱۳۶۲)، ص ۳۹۸ - ۳۹۵.

ملی عهده دار بوده‌ام بشما میگویم که فتح و غلبه با طرفداران اسلام و حکومت مشورتی بر پایه قرآن کریم و اصول قانون اساسی خواهد بود.

شما ملت ایران میدانید که من در طی سالیان متمادی زدو خورد و مجاهدت بر علیه استعمار بیگانگان در روزهای سخت و پیکارهای گران از بندوزنجیرو زندان نهرا سیده و از معرکه رو برنتافتهام برکسی نهان نیست که من برای صندلی و مقام مبارزه نمیکنم چنانچه در تمام دوره یکساله ریاست مجلس شورای ملی تشکیل جلسات را بعهده نواب رئیس و اگذار نموده‌ام و دیناری بخزانه ملت ایران تحمیل نشده‌ام و اگر قبول این مقام را هم در برابر اصرار نمایندگان مجلس و طبقات مختلف مردم پذیرفتم فقط برای حفظ اصول و سنن مشروطیت و جلوگیری از خطر اهریمن دیکتاتوری بود و خوشبختانه بر همه روشن گردید که اگر در آن موقع شانه از زیر بار مسئولیت خالی نموده بودم امروز از این مجلس و مشروطیت نام و نشانی هم بجا نبود ملت ایران! من از پشت نقاب تزویر و آزادیخواهی و عوامفریبی شخصی جاه طلب و مدعی خدمتگرای ناگهان دریافتم که بزودی فکر ناپاک دیکتاتوری سیل خودسری را از دامنه هوی و هوس خویش سرازیر نموده و قصد دارد که نهال آزادی و مشروطیت ایران را از بن بر کند، چیزی نگذشت که لایحه اختیارات غیر قانونی مصدق السلطنه و سلب اختیارات از مجلس شورای ملی و مرکز قانون گذاری بمجلس تسلیم گردید و در تحت عنوان جلوگیری از استعمار بیگانگان و بنام حفظ حقوق عامه در محیط رعب و وحشت بتصویب آن از مجلس شورای ملی نائل آمد.

اگر بخاطر هموطنان عزیز من باشد تا آنجا که در خور امکان من بود از تصویب آن جلوگیری نمودم و نامه‌های من بمجلس شورای ملی و شخص آقای دکتر مصدق در تاریخ مشروطیت ایران سند زنده و جاودانه خواهد بود. صیاد آزادی ایران که پنجاه سال شب و روز این خیال شوم اسارت مردم را در مغز خویش پرورش داده بود در سر راه خود مانعی را دید که نه تنها بهیچ قیمت و عنوان در مقابل افکار مالخولیایی او تسلیم نشد بلکه او را

غلامی کشیده شود همه بدانند که فرمان خدای بزرگ در پیش است .
وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب فينقلبون و بشرالذ ب من ظلموا
بعذاب اليم . والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته . (۲۴۹ مکرر)
 رئیس مجلس شورای ملی
 سید ابوالقاسم کاشانی

در این اعلامیه، مرحوم آیت‌الله کاشانی انگیزه‌های عدم همراهی با دکتر مصدق و مخالفت مجلس با سیاست‌ها و روش‌های وی را برملا می‌سازد و دلیل مخالفت خود را به شرح زیر اعلام می‌کند:

۱. بقای حقیقت اسلام، حفظ اصول قانون اساسی و مشروطیت ایران
۲. جلوگیری از ظهور دیکتاتوری جدید از پشت نقاب آزادیخواهی، جاه‌طلبی، عوام‌فریبی و ادعای خدمتگزاری

۳. در خطر بودن نهال آزادی و

مشروطیت ایران

۴. تقاضای لایحه اختیارات غیر قانونی

توسط مصدق السلطنه

۵. سلب اختیارات مجلس شورای ملی و

مرکز قانونگذاری

۶. ایجاد حکومت رعب و وحشت به نام

حفظ حقوق عامه

سرکوب آزادی، ترور مخالفان،

گرفتن حق انتقاد از منتقدین با اتهام

شکست جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت بیش از اینکه به دعوای زرگری استبداد و مشروطه و یا امثال اینها وابسته باشد به ذات و ماهیت نظریه دیکتاتوری منور در تفکرات سیاسی جریان غرب‌گرایی وابسته است.

طرفداری از استبداد و مخالفت با مشروطیت و سایر تضییقات، پیش‌زمینه‌هایی بود که شبه‌روشنفکران غرب‌گرا در دوران جنبش مشروطیت در حافظه تاریخی ملت ایران از خود به جا گذاشته بودند. آیت‌الله کاشانی می‌دید که همان داستان در جنبش ملی شدن صنعت نفت در حال تکرار است.

کسانی که آن جنبش باشکوه را بر اساس نظریه دیکتاتوری منور در پای استعمار انگلیس و سپس استبداد سیاه رضاخانی قربانی کرده بودند اکنون به عنوان سمبل آزادیخواهی و مشروطیت بر اریکه قدرت تکیه می‌زنند و همان نقش تاریخی را در نهضت ملی شدن صنعت نفت تداوم می‌بخشند.

متعاقب این اعلامیه آیت‌الله کاشانی در بعد از ظهر روز چهارشنبه ۷ مرداد ۱۳۳۲ اعلامیه دیگری به این مضمون صادر می‌کند:

سال بیست‌وهفتم - شماره ۸۱۵۴ چهارشنبه هفتم مردادماه ۱۳۳۲

اطلاعات

در تقی‌مذاکرات و تصمیمات دیروز نمایندگان اقلیت مجلس

از طرف آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌ای علیه تصمیمات نخست‌وزیر

مادرغد - مهندس رحوی بعد از ظهر دیروز با دکتر صدق ملاقات کرد و فردا صبح جلسه فوق‌العاده فراکسیون نهضت ملی در منزل او تشکیل خواهد شد

جواب تکرار نمایندگان اقلیت به نخست‌وزیر تا آخر وقت امروز به آنها نرسد

نمایندگان اقلیت تصمیم خود را مبنی بر تصحیح در مجلس امروز با اطلاع دکتر مظفری رسانیدند

روز یکشنبه که تاریخ انقضای ۱۵ روز مهلت قانونی از روزیکه رئیس مجلس نمایندگان را برای تشکیل جلسه علنی و قرائت استعفا نامه‌ها دعوت کرده بود می‌باشد

رئیس مجلس تصمیم قطعی خود را برای تعیین تحلیف مجلس خواهد گرفت

امروز در گردیدورهای بهارستان شایع بود:

دکتر مظفری روز ۱۲ مرداد از سمت نمایندگی و ریاست مجلس استعفا خواهد کرد

پنج نفر از رؤسای ادارات مجلس سرریستی امور پاریس را برانداخته‌اند و از خواهند شد

آخرین مرحله
تصمیم دیروز نمایندگان اقلیت

واشنگتن - خبرگزاری فر دیروز در جلسه معامبه منتک بی خارجه امریکا که مسولاً هما تشکیل می‌شود یکی از خبرنگاران در گفت‌وگو گفت که خبر آزادپناه و اخباری حاکی از افزایش مثبت و فزونی حزب کمونیست بوده است

انتظار می‌رود ادبانه این موضوع در دالاس وزیر خارجه امریکا در خبرنگارین بود گفت حمایت دو حزب کمونیست غیر قانونی بوده و اعضای و چشم‌پوشی دولت این نمایندگان تکراری بود که حمایت که این تحولات اعلامی‌های کمک و مساعدت پاریس ناظرین سیاسی دو امری

امروز وزیر کشور طی دو بخشند با ستانداران و فرمانداران داد - هیچک از فرماند

آخرین مرحله
تصمیم دیروز نمایندگان اقلیت

رئیس مجلس تصمیم قطعی خود را برای تعیین تکلیف مجلس خواهد گرفت

رود در مجلس خبرگان که... اعلامیه این هفته کتبی... اینها تکلیفهای من است...

سپهسالار ارتش را... واصل ووتی از... این مجلس وقت... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

اطلاعات ماهانه فراد صبح مشترک شود

برای خانواده... اطلاعات ماهانه فراد صبح مشترک شود... اینها تکلیفهای من است...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مکانی

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مقالات

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

مجلس وقت... اینها تکلیفهای من است... وظایف و مسئولیتها...

اعلامیه حضرت آیت الله کاشانی

بسم الله الرحمن الرحيم ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظيم

چون رادیو که بود چه آن از مال این ملت فقیر است و باید صرف تبلیغات و مطالب و مباحثه مفید بحال این ملت بشود فقط برای مقاصد شخصی و اقرار منافعی مصالح ملت و مملکت و اشتباهکاری و بی آبرو نمودن مردم آبرومند و متهم داشتن اشخاص صالح و میهن پرستی که میتوانند سد راه دیکتاتوری آقای دکتر محمد مصدق السلطنه بشوند بکار میرود و ممکن نیست بدان وسیله عقاید خود را بسمع هموطنان عزیز برسانم بدینوسیله با اطلاع ایشان میرسانم .

ملت غیور ایران فراموش نمیکند که از دهسال باین طرف یک نهضتی در ایران پیدا شده و هر روز قویتر و محکمتر گردیده تا توانست دولتهای دست نشانده امثال هژیرورزم آرا را از بین ببرد و نفوذ اجانب را نابود یا لااقل ضعیف و نغت را ملی سازد و آقای دکتر مصدق از این نهضت استفاده کرده و هماهنگی با آن نشان داد تا بوسیله آن حریفهای خود را از عرصه حکومت دور خود برمسند صدارت نشست . اکنون ۲۸ ماه است که ایشان زمامدار است و در تمام این مدت یکقدم مفید بحال شما که بتواند آن اسم را ببرد برنداشته (مگر موضوع ملی شدن نفت که با قیام عمومی و فداکاری ملت رشید ایران بوده است) هر روز وعدههای بزرگ میدهد و فردا عذر میآورد که من

شریک و سهیم هستند و از تعقیب مصون نخواهند بود و آقای دکتر مصدق خوب میدانند که اگر با آزادی و بطور طبیعی بآراء ملت مراجعه کند ۹۷ درصد مردم علیه او رای میدهند ولی چون تمام قوای کشور را در دست دارد و یک قانون من درآوردی امنیت اجتماعی و یک حکومت نظامی دائم مثل شمشیر بران بالای سر مردم نگهداشته و یکجده او باش و رجاله و چاقوکش توی کوچه ها راه می‌اندازد که در حمایت تانک و اراپه جنگی و سرنیزه نظامی بمخالفین او هتاکی کنند فرماندوم می‌کند، آنهم با ترتیبی که موافق از مخالف معلوم و تمام مشخصات رای دهنده معین باشد با این ترتیب نتیجه فرماندوم معلوم است و هرکس چنین فرماندوم بکند نتیجه بکام او خواهد بود چه کسی با اینوضع فرماندوم کند نتیجه مقصوده را نمی‌گیرد و باز اگر مخالف از موافق معلوم نبود و رای مخفی بود مردم با آزادی میتوانستند رای بدهند و نتیجه عاید او نمی‌شد.

ایشان اگر راست می‌گویند و میخواهند فرماندوم کنند و بعمل غیر قانونی دست‌زنند و سایل ارباب و تخفیفی که در دست دارد بزمین گذارد و خود استعفا بدهد و بعد فرماندوم کند تا بداند که در میان مردم چقدر موافق دارد ملت غیور ایران! ما و دکتر مصدق همه میرویم، این مقامهای سه پنجی زود گذر است ولی مملکت و ملت ایران باید بمانند اجازه ندهید که دکتر مصدق برای حکومت چندروزه خود را هی باز کند که همیشه قانون اساسی و مشروطیت و حتی استقلال و وحدت ملی شما در خطر باشد زیرا همین عملیکه دکتر مصدق میکند اگر نافذ و شرف پیدا کرد و شما قبول نمودید هر نخست‌وزیری بعد از او حق خواهد داشت بمجلس که حکومت بر همه مقامات و قوای دارد اعتنا نکند و اگر خود را از مجلس در فشار دید فرماندوم کند و مجلس را منحل سازد و با این ترتیب بجای اینکه اختیار ماندن و رفتن دولت در دست مجلس باشد بقاء و عدم مجلس دست دولت خواهد بود و از آن بدتر اجانبی که بعضی از استانها یا شهرستانهای شما چشم دوخته‌اند در فرصت مناسبی بسر آنها استیلا یابند و یکجده از خائنین را که در هر

میخواستم این کارها را بکنم ولی عمال اجنبی کارشکنی کردند و بادعای او عامل اجنبی هر کس است که از او مواخذه کند یا بپرسد که آن مواعیدی که شما در این مدت داده‌اید کجا است یا چرا بیکدم اصلاحی برنمی‌دارید یا چرا اعمالی را که بدیگران ایراد می‌گرفتی خودتان مرتکب می‌شوی با این ترتیب یعنی با هو و جنجال و ادعا و تهمت و افترا تمام قوه‌های موجوده در مملکت را از بین برد و ساعت بساعت راه‌ها را برای تحکیم بدیکتاتوری و حکومت فردی و خودسری هموارتر ساخت تا بر تمام قوای مملکت مسلط گردید و اکنون بانکای چند تانک و ازابه‌جنگی و افواج نظامی و پلیس و ژاندارمری که در دست دارد می‌خواهد در فراندوم و مجلس را منحل کند آقای دکتر مصدق مجلسی را که خودش انتخاب کرده و بیش از صد بار گفته که صدی ۸۰ آن ملی است قبول ندارد و برای فرار از استیضاح و راه ندادن بناظر بانک که از طرف مجلس انتخاب شده تا بحال اسکناس‌های زیادی که منتشر ساخته و ظاهراً "در حدود چهارصد و پنجاه میلیون تومان است" مجلس را با وادار ساختن نوکران خود با استعفا تعطیل و برای انحلال آن فراندوم میکند این مجلس وقتی بدکتر مصدق اختیارات غیر قانونی می‌دهد ملی و وقتی او را استیضاح میکند، عامل اجنبی است.

فراندوم مال‌مالکی است که رژیم حکومت آن معلوم نیست و مشروطیت و قانون اساسی ندارد و یکبار فراندوم میکنند که رژیم آن تعیین و حکومت مشروطه و دارای قانون است، هیچ راهی برای فرار از استیضاح و دست زدن به فراندوم نیست، در مملکت مشروطه مطابق قانون اساسی برای نخست‌وزیر حدود و ثغوری معین شده و هر کس بر خلاف این قوانین قدمی بردارد اقدام بر خلاف مشروطیت و قانون اساسی نموده و از لحاظ خیانت بکشور قابل تعقیب و مستحق شدیدترین مجازات است این نکته را برای این تذکر می‌دهم که وزراء و مأمورین لشگری و کشوری عموماً "وزیر دارایی از لحاظ پرداخت بیت‌المال برای مصرف فراندوم خلاف قانون مخصوصاً" متوجه باشند که در صورت انجام دستورهای خلاف قانون در مورد فراندوم و تضییع حقوق ملت ایران

مملکت زیر نفوذ آنها پیدا میشوند و ادار برفراندوم مینمایند و بدان وسیله آن استانها و شهرسا نهارا از ایران جدا میسازد هموطنان عزیز ۲۸ ماه است که آقای دکتر مصدق با هو و جنجال و عوام فریبی مردم را مشغول کرده و هر روز برای اینکه مردم بحساب گذشته او نرسند و به زمامداری ادامه دهد حساب نوباز میکند و هر روز بهانه میگیرد و وعده نزدیکی میدهد و اگر کسی اظهار کوچکتربین نظری در تقاضاهای نامتناهی او کرد میگوید قضیه نفت حل میشود ولی چون فلانی فلان حرف را زده نشده از روزی که آمده وزمام امور را در دست گرفته تا امروز بنظر بیاورید که چه وعده هائی داده و چطور هر روز حرف خود را عوض کرده و گناه را بگردن کسی انداخته و هر دفعه که تقاضائی داشته گفته اگر این تقاضای مرا انجام دهید در فلان مدت بسیار کوتاه کار را تمام میکنم و بعد از آنکه تقاضایم انجام شده و نتوانسته نخست وزیر بشود گفت من در یک هفته کار نفت را تمام میکنم و میروم و الان بیش از دو دو سال از حکومت او گذشته و هنوز اندر خم یک کوچه است.

روزی که اختیارات را خواست آقای دکتر شایگان در مجلس گفت شما این اختیارات را بدهید تا ۲۴ ساعت کار نفت تمام و دنیا بگام ما خواهد شد و بعد خودش عین این مطلب را در رادیو گفت و الان ۸ ماه از آن تاریخ میگذرد و تازه میخواهد مجلس را منحل کند و یکبار از هر نوع نظارت بر اعمال خود آسوده شود و مملکت را تا آنجا که میخواهد ببرد و کسی نباشد که با او اعتراض کند آقای دکتر مصدق در این مدت کاری برای مملکت نکرده ولی برای ادامه حکومت خود بخرابکاری های زیادی دست زده است و از آنجمله نشر محرمانه مقادیر زیادی اسکناس است که گفتیم تقریباً " در حدود چهارصد و پنجاه میلیون تومان است و فقط خرج اعمال بیرویه شد و یک دینار از آنها هم بمصرف کارهای تولیدی و ایجاد کار برای بیکاران و فرهنگ و بهداشت و عمران و آبادی مملکت نرسیده و همین امر موجب ترقی سرسام آور نرخ ارز و بالارفتن هزینه زندگی تا این درجه شده که تحملش از قوه هر کسی خارج شده است و مخصوصاً " طبقه سوم و مردم زحمتکش در یک فقر و بدبختی فلاکت

و بیچارگی انداخته که نظیرش را تاریخ برای هیچ ملتی نشان نمیدهد. علاوه
 طبق اطلاعات حاصله آنجناب، پشتوانه های موجوده در افریقای جنوبی را
 با مریکا حمل و در آنجا بگرو گذاشته و باز یققران از پول آن بمصارف و اعمال
 مفید بحال مملکت نرسیده و چون آقای مکی بسمت ناظر بانک ملی انتخاب
 شده و او متوجه گشته است که عنقریب پرده از روی خلاف کاریهایش برداشته
 و رسوا میشود اقدام بتعطیل مجلس کرده است اعمال خلاف دولت چه در
 مورد نفت بخصوص ۵ درصد تخفیف قیمت نفت خام و قبول غرامت و قطع
 منافع ایران از ۱۳ شرکت فرعی و چه در مورد اقتصادیات از قبیل تثبیت
 ارز بهای گزاف و زیان مردم و اقدامات خلاف مصلحت او در سیاست خارجی
 و داخلی باندازه شدید شده است که آقای دکتر مصدق بخوبی میدانند هرچه
 زودتر باید حساب خطا کاریهای خود را بملت ایران بدهد و چون جوابی
 برای این اقدامات ناصواب و خلاف قانون ندارد و جرأت حضور در مجلس
 را در خود نمی بیند چون غریب لجه بی پایانی بهر عمل خلاف قانونی متشبث
 شده از جواب استیضاحات که حقا " قانون اساسی برای نمایندگان معین نموده
 تفره می رود برای مشوب کردن اذهان و افکار عمومی دست به تبلیغات غیر
 واقعی زده و بعنوان اینکه از طرف نمایندگان بمن توهین شده و یا بنام اینکه
 برای کشتنم توطئه چیده اند از حضور در مجلس خودداری میکنم.

هموطنان عزیز خوب توجه فرمائید دولت آقای دکتر مصدق از طرف
 مجلس شورای ملی که خودش مجری انتخابات آن بوده استیضاح شده که چرا
 با اعمال غیر انسانی و دیکتاتوری و شکنجه کردن محبوسین اقدام نموده است ،
 حالا این دولت که بر خلاف شرع مقدس اسلام و برخلاف اعلامیه و موازین
 حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد به آزار و شکنجه زندانی پرداخته میخواهد
 برای گزیر از مجازات مجلس را تعطیل و نمایندگان ملت را از بازخواست
 محروم دارد.

عجب این است که دکتر مصدق خودش مجلس را منحل و مشروطیت
 را تعطیل میکند و پشت رادیو می رود و نمایندگان اقلیت را مسبب تعطیل

مشروطیت معرفی مینماید واقعا " چقدر بی انصافی و بی وجدانی و بی خبری از خدا میخواهد که عده‌ای از نمایندگان که برای حفظ قانون اساسی و حکومت قانون خود را بمخاطره می‌اندازند ، دستگاه دولتی دسته‌های منتسب بآن و روزنامه‌های طرفدار دولت آنها را جنایتکار معرفی کنند ، پشت سنگر نفت هر تهمت و جنایتی را بآنها روا بدارند ، طرفداری از آزادی و قانون اساسی و جلوگیری از ظلم و جور دولت چه ربطی بقضیه نفت دارد این شیوه آقای دکتر مصدق و اعوان اوست که کار خود را با هو و جنجال و تهمت و افترا پیش ببرند و هرکس را که دیدند ممکن است در مقابل ایشان مقاومتی داشته باشد او را لجن بزنند و بخیانیت و بستگی باجنبی متهم سازند ولی تاریخ قضاوت خواهد کرد و شما هموطنان عزیز می‌بینید که تا امروز چه کسی بنفع اجنبی قدم برداشته و آنچه تا امروز کرده مستقیما " بمصلحت اجنبی و زیان مملکت بوده است شما ملت غیور ایران موظفید که از استقلال مملکت و وحدت ملی و آزادی و مشروطیت دفاع کنید و اجازه ندهید باعوام فریبی و هو و جنجال راهی باز کنند که مالش بزوال مشروطیت و آزادی و زیان استقلال مملکت و وحدت ملی شما باشد . یک ملت ضعیف هر چه بنیان مشروطیت و حکومت ملی و طرق مشورت و شرکتش در حکومت قویتر باشد پایه استقلال و خودمختاری و وحدت ملی و تمامیت کشورش قویتر است و هر چه حکومت فردی به آن غالب تر باشد بنای آن استقلال و وحدتش ضعیفتر است زیرا هیچ دولت نیرومند خارجی از ملتی نمیتواند چیزهایی بزبان کشورش بگیرد ولی از یک فرد باسانی میگیرد هموطنان ! ما بارها برای قطع بد اجنبی و اصلاح امور این ملت تبعید شدم و بتمام مقدسات خدا جز خیر این ملت و مملکت آرزویی ندارم من آنچه فریضه دینی و وطنم بود با شما در میان نهادم و حالا خود میدانید اگر توجه نکنید نادم میشوید در حالیکه ندامت سودی ندارد خداوند شاهد است صلاح دین و دنیای این ملت را گفتم و در نزد اولیای حق مسئولیتی ندارم . والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

سید ابوالقاسم کاشانی

آیت‌الله کاشانی در این دو اطلاعیه به حقایق اشاری می‌کند که در تاریخ معاصر کمتر شکافته شد. حکومت مشروطه سلطنتی، حکومتی بود که تمام ارکان خویش را تحت تأثیر حکومت مشروطه انگلستان پایه‌ریزی کرده بود. در حکومت‌های مشروطه انگلیسی نیز مرجع اقتدار به مثابه یک قانون بنیادی عمل می‌کرد. این قانون بنیادی از نظر غربی‌ها

یکی از بزرگ‌ترین پارادوکس‌های دولت مصدق این بود که می‌خواست حکومت ملی را همراه با حفظ دیکتاتوری و یکپارچه کردن مرجع اقتدار دایر نماید. اما مگر چنین چیزی ممکن بود؟

نمی‌توانست خارج از حوزه اقتدار یک فرد یا گروه و یا جامعه باشد. پراکندگی اقتدار در اندیشه پایه‌گزاران مدرنیته غربی در همه اشکال حکومتی، با نوسازی به معنای اعم سازگاری نداشت. آنهایی که تعلیم‌دیده غرب بودند معتقد بودند که نوسازی برای ایجاد دگرگونی به اقتدار نیازمند است. تمایل اغلب نثورالفکران دوره قاجاریه و پهلوی به نظریه دیکتاتوری منور تحت تأثیر چنین باورهایی بود.

روشنفکران در تمام دوران عمر تاریخی‌شان در ایران، اگر چه در شعار و در نظر خود را طرفدار آزادی و دموکراسی نشان می‌دادند اما به محض ورود به حیطة قدرت به نظریه قانون بنیادی اقتدار در نوسازی عمل می‌کردند. نقطه اساسی تناقض شعارهای دموکرات‌آبانانه منورالفکرانی چون مرحوم دکتر مصدق با عمل سیاسی آنها، دقیقاً در همین مسئله نهفته است. مرحوم آیت‌الله کاشانی به درستی متوجه این تناقض شده بود اما آبخشور تئوریک این تناقض را پیدا نمی‌کرد.

پراکندگی اقتدار با نوسازی سازگاری نداشت، اما قانون بنیادی این اقتدار در اندیشه غرب‌گرایان با اندیشه اسلام‌گرایان تفاوت اساسی داشت. همان تفاوتی که باعث شد در نهایت جریان‌های اسلام‌گرای جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت در مقابل جریان‌های

غربگرا قرار گیرند.

از نظر اسلام‌گرایان قانون بنیادی این اقتدار در باورها اعتقادات و فرهنگ جامعه وجود داشت و اگر هر حکومتی از این قانون عدول می‌کرد از نظر شرعی و عقلی محلی از اعراب نمی‌توانست داشته باشد. چه این حکومت حامل عناوین ملی یا انقلابی باشد چه حکومتی غیر از این باشد. اما در اندیشه غربگرایان قانون بنیادی اقتدار ناشی از فرد یا گروه اجتماعی بود. غربگرایان وکیل خودخوانده مردم بودند و در اغلب اوقات به عنوان ملت سخن می‌گفتند بدون اینکه حتی نیاز به کسب آرای مردم داشته باشند.

تمام غربگرایان عصر قاجاریه و پهلوی که عنوان منورالفکری و روشنفکری را مختص به خود می‌دانستند در سراسر دو قرن گذشته، در ایجاد یک قدرت سلطنتی مطلقه سهیم بودند.

قدرتی که از نظر این جریان می‌بایست سامان اجتماعی را حفظ کند، از پراکندگی اقتدار جلوگیری نماید، به عنوان یک اقتدار متمرکز عام، بر فراز همه احزاب و گروه‌های سیاسی باشد و ضامن بقای این گروه‌ها گردد.

بی‌تردید بخش عمده‌ای از دلایل ناکارآمدی احزاب سیاسی و گروه‌های اجتماعی در ایران تحت تأثیر چنین باورهایی قرار دارد. احزاب سیاسی در ایران هیچ‌گاه تولیدکننده نظریه و قدرت نبودند بلکه در تمام طول تاریخ حیاتشان مصرف‌کننده نظریه‌های دیگران و ساخته دست قدرت بودند.

وقتی آیت‌الله کاشانی بر اساس سال‌ها تجربه مبارزه سیاسی با استعمار و استبداد در روز ۲۷ مرداد ۳۲، یعنی یک روز قبل از کودتا، به او خبر می‌دهد که شرایط نشان می‌دهد کودتایی در حال وقوع است و آن نامه معروف را برای دکتر مصدق می‌فرستد و از او دعوت به حرکت جمعی می‌کند، جواب دکتر مصدق گویای عدم تمایل او به گسترش‌پذیری قدرت است.

حکومت مشروطه سلطنتی در ایران دولتی به وجود آورد که هسته اولیه و اصلی این دولت جدای از فرد، جامعه و ارزش‌های نهادینه شده جامعه بود. دولت ساخته شده نظام مشروطه سلطنتی به تمام معنا با مفهوم حاکمیت مطلق، پیوندی ناگسستنی داشت. دکتر مصدق رئیس چنین دولتی بود.

دولتی که تمایل داشت با مشروعیت بخشیدن به تمرکز اقتدار و در هم شکستن سامان سیاسی چند قدرتی در کشور، به نوسازی سیاسی و اقتصادی برسد. این دولت نمی‌توانست هیچ مرجع اقتداری را تحمل کند و هر روز به بهانه‌های متفاوتی به دنبال اخذ اقتدار سایر مراجع قدرت بود.

تلاش مصدق برای گرفتن فرماندهی ارتش از شاه، گرفتن لایحه اختیارات ویژه از مجلس به بهانه نداشتن اختیار برای انجام اصلاحات، گرفتن حق قانونگذاری، تصویب لایحه امنیت اجتماعی برای جلوگیری از نقش‌آفرینی گروه‌های سیاسی به عنوان یکی از مراجع اقتدار و در نهایت انجام رفراندوم ضد قانون اساسی برای انحلال مجلس، تماما در راستای چنین اعتقاداتی نسبت به مرجع اقتدار و پراکندگی قدرت بود. بنابراین شکست جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت بیش از اینکه به دعوای زرگری استبداد و مشروطه و یا امثال اینها وابسته باشد به ذات و ماهیت نظریه دیکتاتوری منور در تفکرات سیاسی جریان غرب‌گرایی وابسته است. مصدق از جنبه نظری خارج از این دیدگاه نبود، اگر چه او را نمی‌توان شبیه دولت‌های نالایق قبل و بعد از خود در مشروطه سلطنتی دانست اما در بنیاد نظریه، مصدق نمی‌توانست خارج از این نظریه بیندیشد. این همان چیزی بود که در نهایت مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را علی‌رغم همه جانفشانی‌هایش برای پیروزی جنبش مشروطیت، در مقابل نظام مشروطه سلطنتی قرار داد و مرحوم آیت‌الله کاشانی را با آن عظمتی که در نهضت ملی شدن صنعت نفت از خود نشان داد در مقابل دولت دکتر مصدق قرار داد.

آنهایی که می‌خواهند دلایل این تقابل‌ها را درک کنند، به جای تمسک به دلایل ساده‌لوحانه طرفداری از استبداد یا گرفتن پول از دربار و امریکا و غیره، باید به قانون بنیادی مرجع اقتدار

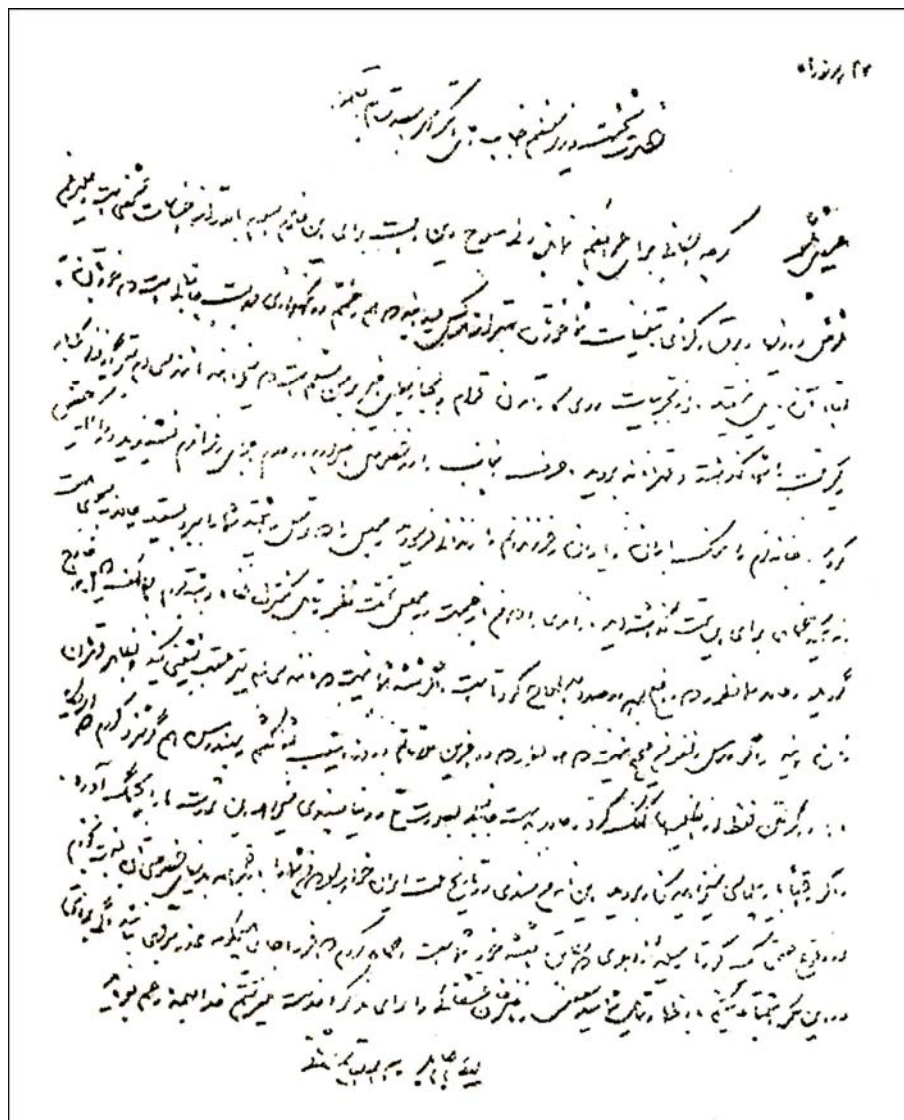
از دیدگاه این دو جریان توجه داشته باشند. در ایران عصر قاجاری با جنبش مشروطیت، پراکندگی اقتدار به سرعت میان دیوانسالاران جدید در ساختار دولت و مجلس متمرکز شد. تقابل این دو مرجع اقتدار در جنبش ملی شدن صنعت نفت نمایان گردید و در نهایت ناکارآمدی نظام مشروطه سلطنتی را برای حل مسائل ایران عیان کرد.

◆ زوال مسئولیت اجتماعی در برابر درخشش خودمحموری

یکی از بزرگترین پارادوکس‌های دولت مصدق این بود که می‌خواست حکومت ملی را همراه با حفظ دیکتاتوری و یکپارچه کردن مرجع اقتدار دایر نماید. اما مگر چنین چیزی ممکن بود؟ مصدق هم می‌خواست پاپ باشد و هم لوتر! نه می‌خواست به ساختار الیگارشی نظام مشروطه سلطنتی آسیبی وارد آید و هم می‌خواست به عنوان رئیس دولت ملی، دگرگونی‌های بنیادی در کشور ایجاد کند. دکتر مصدق نوعاً به بازی با نتیجه صفر گرایش داشت. اقدامات واقع شده در دولت و تقاضاهای او در تمرکز اقتدار نشان می‌داد که در نظریه سیاسی مصدق؛ دستیابی به قدرت از سوی یک شخص یا گروه به منزله از دست دادن قدرت اشخاص و گروه‌های دیگر است. البته باید توجه کرد که مصدق انحصاراً چنین حقی را فقط برای خود و دولت خود قائل بود. به نظر می‌رسد که دکتر مصدق رهیافت جلوه‌های جمعی قدرت را بر نمی‌تابید. وقتی آیت‌الله کاشانی بر اساس سال‌ها تجربه مبارزه سیاسی با استعمار و استبداد در روز ۲۷ مرداد ۳۲، یعنی یک روز قبل از کودتا، به او خبر می‌دهد که شرایط نشان می‌دهد کودتایی در حال وقوع است و آن نامه معروف را برای دکتر مصدق می‌فرستد^۱ و از او دعوت به حرکت جمعی

۱. روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا (قم: دارالفکر، ۱۳۵۸)، ص ۱۸۷ - ۱۸۵ و همچنین نک: مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، ص ۴۳۱ و ۴۳۲ و نک: آیت‌الله کاشانی و نفت، گردآورنده حسین گل بیدی (تهران: اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۴۱۴ و ۴۱۵.

می‌کند، جواب دکتر مصدق گویای عدم تمایل او به گسترش‌پذیری قدرت است. او تمایلی به بسیج کردن، پروراندن و سازمان دادن به قدرت بالقوه جامعه از خود نشان نداد. به رغم اینکه اعلام کرد از پشتیبانی ملت آگاه است اما هیچ عملی برای برخورداری از این پشتیبانی نکرد.



حضرت نخست وزیر معظم جناب آقای دکتر محمد مصدق دام اقباله
 عرض میشود گرچه امکاناتی برای عرایض نمانده ولی صلاح دهر و
 ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم
 غرض ورزیها و بوق و کرنای تبلیغات شما ، خودتان بهتر از هر کس می دانید
 که هم غم در گهداری دولت جنابعالی است که خودتان ببقاء آن مایل
 نیستید ، از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازیهای اخیر بر من مسلم است
 که میخواهید مانند سی ام تیر کذائی یکبار دیگر ملت را تنها گذاشته و
 قهرمانانه بروید . حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم احسرای
 فرزندم رازندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شمارا ببرد بستید
 و حالا نه مجلسی مست و نه تکیه گاهی برای این ملت گذاشته اید . زاهدی را
 که من با زحمت در مجلس تخت نظر و قابل کنترل نگاه داشتم بودم سا
 لطایف الحیل خارج کردید و حالا همانطور که واضح بوده در صدد اصطلاح
 کودتا است .

اگر نقشه شما نیست که مانند سی ام تیر عفن نشینی کند و ظاهر
 قهرمان رمان بنماید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در
 آخرین ملاقاتم در در اشب بسما گفتم و بهندرسونهم گوشرد کردم که
 آمریکا مارا در گرفتن نفت از انگلیسها کمک کرد و حالا بصورت ملی و

دبا پسندی می‌خواهد بدست جنابعالی این ثروت مارا بچنگ آورد .
 و اگر واقعا با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه من سندی
 در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدی‌های خصوصی-
 تان نسبت بخودم از وقوع حتمی یک کودتا وسیله راهدی که مطابق با نقشه
 خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد .
 اگر برآستی در این فکر اشتباه میکنم با اظهار تمایل شما سید
 مصطفی و ناصرخان قشقائی را برای مذاکره خدمت میفرستم .
 خدا بهمه رحم بفرماید ایام بکام باد - سیدابوالقاسم کاشانی

سند شماره ۷۰



تأیید شد

برآمده بدست آقا و سرله آقا حسن آمان ۱۳۸۷

ژنرال ژانلند ه ایستراتژی و مشاوره به پیشوا کوشش است اسیران

دکتر سید مصطفی زکریا

دکتر مصدق تصور می‌کرد که قدرت چیزی است که در کف ساختمان نخست‌وزیری یا درب خانه‌اش جای گرفته و جزء دارایی‌های اوست و اگر با دیگران در تولید قدرت شریک شود آن را از وی خواهند زدید. در حالی که با خروج جریان مذهبی از جرگه هواداران دکتر مصدق، دیگر در حاشیه وی قدرتی وجود نداشت که به چنگ آید.

دکتر مصدق تصور می‌کرد که قدرت چیزی است که در کف ساختمان نخست‌وزیری یا درب خانه‌اش جای گرفته و جزء دارایی‌های اوست و اگر با دیگران در تولید قدرت شریک شود آن را از وی خواهند زدید. در حالی که با خروج جریان مذهبی از جرگه هواداران دکتر مصدق، دیگر در حاشیه وی قدرتی وجود نداشت که به چنگ آید. به قول مرحوم آیت‌الله کاشانی مجلس که پشتوانه اصلی این قدرت بود توسط او منحل شده بود. برای دکتر مصدق و دولت او در این دوران بحرانی، به چنگ آوردن قدرت

اصلاً مطرح نبود چون قدرتی وجود نداشت که به چنگ آید. قدرت باید ایجاد می‌شد و هر عقل ساده سیاسی نیز می‌دانست که ایجاد قدرت با وارد کردن گروها، دستجات سیاسی، کانون‌های مردمی و غیره به صحنه سیاست و سازمان دادن آنها به دست می‌آید و این کار هیچ‌گاه در توان و فرهنگ شخصی دکتر مصدق و جبهه ملی نبود. دکتر مصدق تصور می‌کرد که قیام ۳۰ تیر و بازگشت دوباره او به قدرت، کار او و جبهه ملی بوده است در حالی که تاریخ گواهی می‌دهد، بسیج کردن مردم در ایران همیشه در توان روحانیت و جریان‌های مذهبی بوده است. دکتر مصدق حتی از پذیرش این واقعیت تاریخی نیز شانه خالی کرد.

متأسفانه دکتر مصدق در عمر کوتاه دولت خود نشان داد که وقتی درخشش خودمحوری با شعار دولت ملی عجین می‌شود چگونه به زوال مسئولیت اجتماعی منجر می‌گردد و نتیجه آن وقوع کودتا و روی کار آمدن استبداد می‌شود.

خوانندگان باید عنایت داشته باشند که خودمحوری از حکومت فردی متمایز است. به نظر می‌رسد که لزوماً حکومت‌های خودمحور نه از حکومت فردی سرچشمه می‌گیرد و نه به آن منجر می‌شود. حکومت‌های خودمحور بیش از هر چیز شرایطی را فراهم می‌سازند که در آن

شرایط چاره‌ای جز گزینش باقی نمی‌ماند.

در حقیقت همین گزینش‌هاست که هویت حکومت‌های خودمحور را مشخص می‌کند و این دقیقاً همان وضعیتی بود که ماهیت حکومت دکتر مصدق را برملا می‌ساخت.

برنامه‌های دولت دکتر مصدق به گونه‌ای بود که هیچ شرایطی را برای همکنشی با دیگران فراهم نمی‌کرد. همه ناچار به گزینش این برنامه‌ها و یا مقابله

با آن بودند. استدلال‌ات دکتر مصدق در

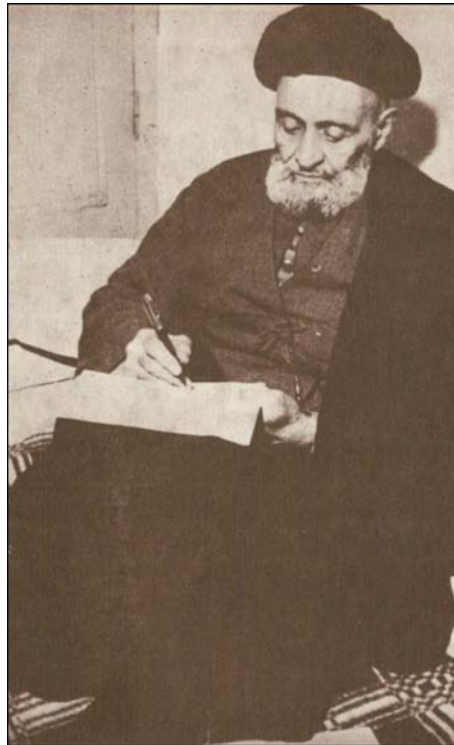
دکتر مصدق تصور می‌کرد که قیام ۳۰ تیر و بازگشت دوباره او به قدرت، کار او و جبهه ملی بوده است در حالی که تاریخ گواهی می‌دهد، بسیج کردن مردم در ایران همیشه در توان روحانیت و جریان‌های مذهبی بوده است.

اصرار به حقانیت خواسته‌هایش در نوع خود جالب است. وی در خاطرات خود در توجیه علت پذیرش مسئولیت دولت می‌نویسد:

چنانچه آقای سید ضیاءالدین نخست‌وزیر می‌شد دیگر نمی‌گذاشت تا من بتوانم موضوع [ملی شدن صنعت نفت] را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توقیف و یا تبعید می‌کرد. به طور خلاصه مملکت را قرق می‌نمود تا از هیچ کجا و هیچ کس صدایی بلند نشود و او کار خود را به اتمام برساند.^۱

اما وقتی به قدرت می‌رسد همان اقداماتی را که می‌ترسید سید ضیاء مرتکب شود خود به بدترین شیوه مرتکب شد و مملکت را قرق و با تصویب لایحه اختیارات و لایحه امنیت اجتماعی

۱. خاطرات و تألمات دکتر مصدق، به کوشش ایرج افشار (تهران: علمی، ۱۳۶۵)، ص ۱۷۸.



نگذاشت از هیچ کجا و هیچ کس صدایی خارج شود. و در نهایت حتی نهاد ملی مجلسی را که خود در انتخاب اغلب نمایندگان آن دخیل بود - و بخش اعظم نمایندگان مجلس هفدهم از اعضای جبهه ملی بودند- تحمل نکرد و این مجلس را با یک فراندوم غیر قانونی و عجیب منحل کرد.

دکتر مصدق در خاطرات خود در خصوص این مسئله می‌نویسد:

«بسیار خوشوقتیم که دشمنانم فقط توانستند نسبت به عملیات من روی دو موضوع انتقاد کنند... یکی اینکه ۸۰ درصد از وکلای مجلس ۱۷ نماینده حقیقی ملت بوده‌اند و با این حال من مجبور شدم به

فراندوم متوسل شوم. راجع به این ایراد دوم عرض می‌کنم که بر هیچ کس پوشیده نبود که نمایندگان تهران را در مجلس تماماً مردم اینجا با یک اکثریت بی‌سابقه‌ای از بین اعضای جبهه ملی انتخاب نمودند ولی بعد به واسطه اعمال نفوذ سیاست خارجی بعضی از آنان رویه خود را تغییر دادند و با دولت من مخالف شدند و این اعمال نفوذ بین وکلای سایر نقاط هم صورت گرفت.»^۱

این توجیه دکتر مصدق عذر بدتر از گناه بود و نشان می‌داد که دیدگاه وی در خصوص حکومت ملی، دموکراسی و مجلس چقدر متکی بر خودمحوری بود. دکتر مصدق مانند اسلاف منورالفکری گذشته، هیچ نقدی را بر نمی‌تابید و هر گونه مخالفتی را به سیاست خارجی

۱. خاطرات و تألمات، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

منسوب می‌ساخت و خود را میزان داوری حق و باطل قلمداد می‌نمود و این دقیقاً همان استبداد مرکب در مقابل استبداد بسیط قاجاری بود که مرحوم آیت‌الله کاشانی در نامه‌های خود شنیدن صدای پای آن را در دولت مصدق هشدار می‌داد. چون آیت‌الله کاشانی احساس می‌کرد که رضاخان این بار در کالبد دکتر مصدق و در قالب شعارهای ملی در حال بازگشت است.

دولت‌های خودمحور فاقد سه رکن بزرگ در مشارکت اجتماعی هستند و نمی‌توانند: ۱. اعتماد، ۲. التزام، ۳. همبستگی اجتماعی را تضمین نمایند. این همان مشکلی بود که دولت دکتر مصدق در

آستانه کودتای ۲۸ مرداد گرفتار آن شد. بنابراین در تحلیل سقوط دولت دکتر مصدق بیش از آنکه به دستاویز خارجی و سازش مخالفان با سیاست خارجی توجه شود به ساخت این دولت و نظریه‌ای که بر آن استوار بود هم توجه کرد.

دولت خودمحور دکتر مصدق فاقد التزام لازم برای جلب اعتماد فعالان رهبران اجتماعی و مردم و از همه مهم‌تر تعامل با آنها شده بود.

مرحوم آیت‌الله کاشانی به عنوان یکی از رهبران مقتدر اجتماعی این دوره که تأثیر ویژه‌ای در به قدرت رسیدن دکتر مصدق داشت، به رغم همه بی‌مهری‌های دولت مصدق نسبت به خود و یاران خود قبل از کودتا، خواستار اعتماد فعالان و تعامل در برخورد با دشمنان حکومت ملی

مرحوم آیت‌الله کاشانی به عنوان یکی از رهبران مقتدر اجتماعی این دوره که تأثیر ویژه‌ای در به قدرت رسیدن دکتر مصدق داشت، به رغم همه بی‌مهری‌های دولت مصدق نسبت به خود و یاران خود قبل از کودتا، خواستار اعتماد فعالان و تعامل در برخورد با دشمنان حکومت ملی و مردم ایران شد اما پاسخ دولت خودمحور، آب سردی بر آتش احساسات داغ انقلابی کاشانی و یاران او بود.

و مردم ایران شد اما پاسخ دولت خودمحور، آب سردی بر آتش احساسات داغ انقلابی کاشانی و یاران او بود. وقتی چنین برخوردی صورت می‌گیرد دیگر هیچ الزامی برای حفظ چنین دولتی در جامعه به وجود نمی‌آید. زیرا الزام‌ها وقتی الزام‌آور می‌شوند که خصلت متقابل داشته باشند.

هیچ رابطه‌ای از طرفه‌ای الزام‌آور نیست. دکتر مصدق در دولت دوم خود، همه روابط را یکطرفه کرد و راهی برای گزینش باقی نگذاشت.

بنابراین آرمان دولت ملی دکتر مصدق که به تعبیر امام خمینی (ره) می‌توانست کار حکومت استبدادی شاه را در ایران تمام کند و مملکت را از شر این خاندان فاسد و نالایق نجات دهد و حکومت را به ملت ایران بازگرداند، تحقق نیافت.



راست می‌گویند که الزام به ندرت از حقوق بر می‌خیزد. حقوقی که افراد در یک رابطه دارند اختیار آنها را در آن رابطه مشخص می‌کند ولی هیچ‌گاه الزام او را نسبت به دیگران تعریف

به اعتقاد نگارنده، نظریه دیکتاتوری منور که سرنوشت دو جنبش بزرگ اجتماعی را در ایران رقم زد نتوانست رابطه معقولی میان صورت سیاسی و سطح تحول جامعه به وجود آورد. این جریان در طول حیات خود با معادل ساختن نوسازی با تمرکز اقتدار در یک فرد، هیچ‌گاه توانایی تولید نظریه، التزام، اعتماد و همبستگی اجتماعی را نداشت.

نمی‌کند.^۱ با وجودی که دکتر مصدق حقوقدان بود لیکن به ماهیت متفاوت بین حقوق و الزام، عنایتی نکرد. او تلاش می‌کرد الزام‌های سیاسی و اجتماعی دولت خود را بر حقوق دولت ملی مبتنی کند اما چنین الزامی نمی‌توانست اعتماد عمومی و همبستگی ملی را تداوم بخشد. مرحوم دکتر مصدق به خاطر بی‌توجهی به این مسئله حساس حتی نتوانست اعتماد قوی‌ترین حامیان خود را به دست آورد. او با وجودی که اعتراف می‌کند مجلس هفدهم آزادانه‌ترین مجلس تاریخ مشروطیت بود اما وقتی نتوانست اعتماد

چنین مجلسی را که نمایندگان آن اعضای جبهه ملی بودند به دست آورد این مجلس را نیز متأثر از سیاست خارجی اعلام کرد. در حالی که اهل سیاست می‌دانند الزام‌ها در صورتی روابط را تثبیت و اعتماد را جلب می‌کنند که شرط صداقت متقابل برآورده شده باشد.^۲ اقدامات دکتر مصدق، درخواست اختیارات غیر قانونی، انحلال مجلس، توجیه‌های شخصی دموکراسی، مصادره انحصاری دولت ملی و تقاضاهای خارج از عقل و قانون و منطق، راهی برای اعتماد و صداقت متقابل باقی نگذاشت.

یکی از مشکلات اساسی دولت مصدق این بود که روشن نبود چه چیزی و چه کسی برای

۱. نک: آنتونی گیدنز، فراسوی چپ و راست، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: علمی، ۱۳۸۳)، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲. نک: همان، ص ۲۰۵.

چه کاری صلاحیت دارد. با وجودی که این دولت باید حداقل در سه جبهه با سه جریان پر قدرت مقابله می‌کرد اما به جای درگیری با این سه جریان یعنی: شاه و دربار، سیاست خارجی انگلیس و امریکا و جریان‌های سیاسی مثل حزب توده، دقیقا به مقابله با نهادهایی آمد که عامل اصلی به قدرت رسیدن وی بودند.

به اعتقاد نگارنده، نظریه دیکتاتوری منور که سرنوشت دو جنبش بزرگ اجتماعی را در ایران رقم زد نتوانست رابطه معقولی میان صورت سیاسی و سطح تحول جامعه به وجود آورد. این جریان در طول حیات خود با معادل ساختن نوسازی با تمرکز اقتدار در یک فرد، هیچ‌گاه توانایی تولید نظریه، التزام، اعتماد و همبستگی اجتماعی را نداشت. ایران در فراگرد حاکمیت دو بیست ساله این جریان بر سرنوشت جامعه، با دشواری‌های زیادی روبه‌رو گردید. قدرتی که این جریان در نظام مشروطه سلطنتی در دست شاه متمرکز کرد، آن قدر گسترده شد که امکان جذب گروه‌های اجتماعی متنوع ایران را از بین برد. نظریه‌پردازان حکومت دیکتاتوری منور به پیروی از اسلاف خود در اروپا تصور می‌کردند که نوسازی در پناه یک سلطنت متمرکز، گروه‌های اجتماعی تازه به دوران رسیده غرب‌گرا را جذب حکومت خواهد کرد و راه برای تحرک اجتماعی جدید خواهد گشود اما دیکتاتوری منور نه تنها راه‌های تحرک اجتماعی را به روی افراد هوشمند و صاحب فن باز نکرد بلکه با تمرکز اقتدار در دست خود و اعلام عدم نیاز به انتخابات، مجلس و احزاب سیاسی عملا فضا را برای هرگونه تحول اجتماعی در ایران مسدود ساخت.